

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

م. ابول فاضل، سفیر بازنشسته

برگردان: ا. م. شیریں

نقش ناتو پس از جنگ سرد

روبرت گیتس وزیر دفاع مستعفی آمریکا ضمن ابراز نارضایتی خود را از مشارکت ضعیف کشورهای اروپایی در اقدامات نظامی ناتو در جهان سوم، به عبارت دقیق تر در جنگ علیه افغانستان و لیبیا، گفت که آنها در «پی آنند که مالیات دهندگان امریکائی هزینه تأمین امنیت را که در نتیجه کاهش بودجه های دفاعی اروپا شدت یافته است، به عهده بگیرند». به گفته وی، اروپایی ها باید در چنان وضعیتی باشند که بتوانند دوش به دوش نیروهای امریکائی به جنگهای جهان سوم اعزام شوند. نیروهای امریکائی با همین منظور در اروپا مستقر شده اند.

پیمان آتلانتیک شمالی (ناتو) برای حفاظت از اروپای غربی در مقابل حمله اتحاد شوروی تشکیل یافت. ایالات متحده آمریکا، عضو مؤسس پیمان ناتو تعهد خود به این وظیفه را به نمایش گذاشت. در واقعیت امر، دقیقاً منبع اصلی قدرت ناتو، آمریکا بود و قدرتهای بزرگ دیگر (بریتانیا و فرانسه) که در جنگ جهانی دوم ویران شده بودند، مشکل می توانستند با قدرتی مثل اتحاد شوروی رقابت نمایند.

اما، اتحاد شوروی با از دست دادن ۱۵ میلیون نفر، بیش از هر کشور دیگری نتایج فاجعه بار جنگ جهانی دوم را متحمل شد و نیمی از کل صنایع آن نابود گردید (برای مترجم مقاله حاضر روشن نیست که نویسنده مقاله، به استناد کدام اسناد، ۲۷ میلیون نفر کشته شدگان اتحاد شوروی در جنگ جهانی دوم را ۱۵ میلیون نفر ذکر کرده است). ممکن است، بعد از جنگ این کشور صاحب بزرگترین ارتش هم بوده، ولی هیچ کس باور نمی کرد که حتی فکر جنگ با آمریکا، تنها کشوری که در آن زمان سلاح هسته ای در اختیار داشت، به سرش خطور هم بکند. نه، از این سو خطر نظامی اروپا را تهدید نمی کرد. اما، خطر ایدئولوژیک ممکن بود. آمریکا به خاطر نگرانی از انتخاب رژیم کمونیستی، مدتها در مقابل انتخابات المان واحد مقاومت نشان داد. بلافاصله پس از جنگ، چنین خطری فرانسه و ایتالیا را نیز تهدید می کرد (بعدها آمریکا با همین دلایل، با انتخابات در ویتنام واحد نیز به مقابله برخاست). در آن دوره جنبش کمونیستی، در مجموع، در سراسر جهان در حالت تهاجمی قرار داشت. زیرا، سرمایه داری قادر به حل مشکل فقر که در اثر جنگ و فاشیسم، شدت یافته بود، نبود. لیکن، حفظ ساختار استعماری اروپا می توانست از گسترش خطر کمونیسم در جهان سوم، همان خطر اصلی که اروپا را تهدید می کرد، جلوگیری

کند. به همین سبب، ناتو در محدوده اروپا محدود ماند. بدین ترتیب، نبرد ایدئولوژیک، در واقع، پاسخ نظامی یافت. در این امر هیچ چیز غیرواقعی وجود نداشت. زیرا، رهبران غربی تردید نداشتند که کمونیستها در صورت پیروزی در انتخابات فرانسه یا ایتالیا، به کمک نیروی نظامی از دستیابی آنها به قدرت ممانعت خواهند کرد. و استالین خوشحال خواهد شد. او [امریکا] نمی خواست کمونیستها در هیچ کشور رشد یافته ای به حاکمیت رسیده و مشابه آن بربریت حاکم تا پیش از سازندگی سوسیالیستی در روسیه را به نمایش بگذارند.

نکته مثبت این ستراتیژی عبارت از این بود که آنها توانستند از برخورد نظامی بین بلوک بندیها احتراز کنند. حتی سیستم جنگ کلاسیک بین کشورها در کوریا نیز نتوانست گسترش یابد.

در سال ۱۹۶۱ خروجی از پذیرش پیشنهاد کندی در وین مینی بر تقسیم جهان بین دو قدرت، که به اساس آن غرب می توانست با محترم شمردن مرز موجود با بلوک کمونیستی، که مانع گسترش کمونیسم به خارج از محدوده آن بود، امتناع کرد. اما رهبر شوروی در واقع از این پیشنهاد پیروی می کرد، و حتی چندی پیش از سرنگونی خود نیز عملاً در مقابل حوادث ویتنام از خود سلب مسئولیت نمود. جانشینان او نه تنها در جهت تشنج زدائی، حتی به [سیاست] همکاری اقتصادی بسیار نزدیک با ایالات متحده امریکا روی آوردند. و همین مسأله باعث نارضایتی جنبشهای انقلابی در جهان سوم و بدبینی شخصیهائی مثل چه گوارا نسبت به آنها گردید. برای آنها قابل فهم نبود که چرا این انقلابیون می خواستند انجام انقلاب را جایگزین اجرای دستورالعملهای وزارت امور خارجه اتحاد شوروی بکنند.

مشکل زمانی سر بر آورد که اتحاد شوروی بدون اعلام قبلی سقوط کرد. پیش از آن، پیمان ورشو از هم گسست. هم ناتو و هم اتحادیه اروپا از هرج و مرج ناشی از آن، در جهت گسترش به مناطق شرق اروپا و حتی به جمهوریهای اتحاد شوروی سابق استفاده کردند. این گامها هم هیچ خطر نظامی در پی نداشت. هدف آنها بهره برداری از ضعف موقتی روسیه برای تبدیل اعضای سابق بلوک اتحاد شوروی به مناطق حفاظت شده سرمایه داری غرب بود.

پیمان آتلانتیک شمالی ظاهراً به منظور مقابله با قدرت نظامی شوروی تشکیل گردید. ولیکن، از بین رفتن این قدرت، و حتی تجزیه دولت خود شوروی، انحلال پیمان ناتو را به دستور روز غرب وارد نساخت. ناتو به موجودیت خود ادامه داد و در کل جهان گسترش یافت. وظیفه امروزی آن، عبارت از تضمین دستیابی امن کشورهای رشديافته به ثروتهای طبیعی و ذخایر مواد خام کشورهای جهان سوم در سراسر جهان و پاسداری از مناسبات مبادله نابرابر بین دو جهان است. به زبان ساده تر، آن [ناتو] باید جهان سوم را همواره در زیر بردگی اقتصادی حفظ نماید. این کشورهای رشديافته نه تنها علاقه مند به خرید محصولات جهان سوم، حتی به قیمت ارزان هستند، یعنی زمانیکه «تعیین آزادانه قیمتها در بازار» باید محتوای مبادله نابرابر قیمتها را در شرایطی که تعداد بیشتر ساعت کار ضروری اجتماعی با ارزش کمتری مبادله می شود، در بطن خود داشته باشد. صرفنظر از اینکه ایدئولوگهای سرمایه داری چه می گویند، هیچ کس در نتیجه مبادله برابر ارزشها، به ثروت دست نمی یابد. این مدعا، هم در انطباق با دولتها و هم در مورد هر شخص منفرد صدق می کند.

این نظام مبادله نابرابر با کشورهای جهان سوم از آغاز دوره استعمار در قرن شانزدهم از راه اعمال زور برقرار شد. به عنوان مثال، نبرد (پلسی Plessy) جنگ بین کمپانی هند شرقی انگلیس با سراج الدوله از کمپانی هند شرقی فرانسه. م.) در سال ۱۷۵۷ برای تسلط بر منابع آسیای جنوبی در گرفت. این منافع برای هر دوی آنها کفایت می کرد. جنگ به خاطر [تعیین] نرخ مبادله بین دو طرف در گرفت. و دستیابی پایدار به این امر فقط در صورت اعمال کنترل سیاسی بر منطقه، زمانی که دو طرف با برتری نابرابر وارد بازار می شدند، ممکن بود.

مؤثرترین راه ایجاد عدم تقارن منافع بین دو طرف، در میان جهان سوم و جهان رشديافته، شامل کاهش دستمزدها در جهان سوم بود. زیرا، تولیدکنندگان در این کشورها باید مازاد بیشتری را در اختیار طبقه حاکم خود قرار دهند، که آن را با کشورهای توسعه یافته یا به نام حق دوست و یا به شکل ناهنجار، اما با تطبیق مؤثر قانون معادله سهمیه از سود در سطح جهانی تقسیم می کنند. بدین ترتیب، مبادله نابرابر ارزشها بین دو جهان، در شکل معادله ارزشها ظاهر می شود.

این مبادله نابرابر با کمک دستگاههای اجرایی رژیمهای استعماری به مرحله اجراء گذاشته می شود که بقاء آنها وابسته به آن است که منافع برخی طبقات و یا لایه های اجتماعی در مستعمرات، با ادامه مناسبات استعماری گره خورده است. این واقعیت عیناً با مناسبات نواستعماری گسترده امروزی نیز، که به برکت استقلال سیاسی یا خودمختاری دولتهای نواستعماری بسیار پیچیده تر شده، کاملاً منطبق است. این امر نیازمند تهدید یا استفاده از زور برای همکاری اقتصادی اجباری می باشد و این تهدید همواره به خشونت واقعی تبدیل می شود.

ضرورت استفاده از خشونت همچنین احتمالاً، از مهمترین تناقضات سرمایه داری- از روند، به گفته کیز، کاهش تقاضا نسبت به عرضه، ناشی می شود. در این صورت برای رفع کمبود تقاضا، می توان قابلیت پرداخت به ازای تقاضا را از خارج به اقتصاد تزریق کرد. جنگها در مقیاس متعادل می توانند این نقش را بدین ترتیب ایفا نمایند که با مصرف تسلیحات و ادوات جنگی موجود، جای آنها را با سفارشهای جدید پر کنند.

اجرای خشونت یا تهدید با آن، باید به منظور احتراز از مناقشات بین خود کشورهای توسعه یافته، به صورت جمعی انجام شود. پس از جنگ جهانی دوم، در دوره گذار از استعمار کهنه به استعمار نو، پیش از آنکه ناتو نقش جهانی فعلی خود را بر عهده بگیرد، اصطکاکاتی بین این کشورها به وقوع می پیوست. فرانسویها با اراضی زیرنظارت خود در سوریه مشکل داشتند و بریتانیایی ها آنها را از غرب آسیا بیرون راندند. زمانیکه در سال ۱۹۵۶ فرانسویها و انگلیسی ها تقلا کردند با رویکرد نظامی سلطه خود را بر مصر برقرار سازند، امریکا به مخالفت برخاست و مصر را به حوزه های نفوذ خصوصی خود افزود.

ناتوی جهانی شده از اقدامات مشابه اعضای خود جلوگیری می کند و از منافع نواستعماری آنها پاسداری می نماید، اما، سود چنین اقداماتی متناسب با تناسب قوا در داخل ناتو، بین اعضای آن تقسیم می شود که بخش اصلی آن به ایالات متحده امریکا تعلق می گیرد. این شکل تقسیم سود بدان منجر می شود که بقیه اعضا با بی میلی در عملیات جنگی ناتو مشارکت جویند. اما نارضایتی امریکا نسبت به آنها که در اظهارات اخیر رابرت گیتس نیز انعکاس یافت، مسأله اصلی را در پرده نگه می دارد. تناقض اصلی در خود امریکا نهفته است و آن، شامل سه عنصر می باشد.

اول- اکثریت عملیات جنگی که ناتو در این اواخر آغاز کرده، در خدمت و یا تلاشی است در جهت خدمت به منافع اقتصادی یا ستراتیژیک امریکا. ولیکن امریکائی های جوان، که آماده دفاع از میهن خویش نیستند، حاضر به مردن در راه منافع امپریالیستی آن هم نمی باشند. ایالات متحده امریکا بخشی از این کمبود را با بهره گیری از «لژیون خارجی» غالباً شامل مهاجران امریکای لاتینی حاضر به خدمت در خارج به ازای وعده اعطای تبعیت امریکائی تأمین می نماید. اما آنها در آن حدی نیستند که بتوانند این سوراخ را وصله کنند.

دوم- امریکائی ها به خاطر ضرورت پرداخت هزینه های جنگها به شکل مالیات و تورم، خشمگین هستند (هزینه جنگ ویتنام سالانه ۵ میلیارد دلار بود و اکنون مخارج جنگ در افغانستان ۱۰ میلیارد دلار در ماه است). این در حالی است که سود حاصل از این جنگها و به خصوص نفت، به جیب کمپانی های بزرگ سرازیر می شود.

سوم- ایالات متحده آمریکا نیز مثل هر امپراتوری رو به زوال، با قدرتهای منطقه ئی متحد می شود. به عبارت دقیق تر، امریکا برای دفاع از منافع خود در منطقه اقیانوس هند، با کشورهای هند و استرالیا عقد اتحاد بسته است. با این همه، اختلاف نظر بین آنها به قوت خود باقیست. زیرا، منافع این کشورها در منطقه خود، با منافع امریکا همگون نیست.

این تناقضات مختلف مشکل بتوانند موجب از هم پاشیدن اتحادها شوند یا بر ستراتیژی منافع نظامی در جهان سوم تأثیر بگذارند. چرا که یکسانی منافع متقابل کشورهای توسعه یافته بیش از تفاوت آنهاست. پاکستان در وضعیت دیگری با امریکا پیوند خورده است. این کشور مثل اینکه در سیستم سیر تکاملی جائی ندارد و برای پاسخگویی به رویارویی های جدید، باید ستراتیژی جدیدی را مورد مطالعه قرار دهد. اما این تکامل تدریجی ابتداء باید در داخل کشور روی دهد، زیرا برای پاکستان فرصتهائی در جهت احراز موقعیت جدید در جهان پدید آمده است.

مأخذ: «تارنمای جنگ و صلح»

<http://www.warandpeace.ru/ru/analysis/view/59844/>

www.eb1384.wordpress.com